

...
 ...
 ...
 ...
 حضرت شریک محترم فریضہ منصب از جبر و یمن تا کہ صلیب ...
 ...

از حال بتنبه نازل در رسال و ضمه کہ حضرت آن روز باریک است

بزرگتر الصلی الاعلی

توقع سال
 ...
 Babta
 ...
 ...

عهد و کیسای بخت و قیامت قیوم را مزاہت کہ لم یزل بیهوشی
 در ساحت قیوم کبریا فی اوبالو فیہ و لا یزال یبلو کائنات
 ذات ازلہ نحو مست وین در عالم حق باہر نیست الان کان
 الہ بختہ کلان آئندہ ان لالہ الاہ للیس کلمہ یمنی و ہو الصلی الکبر و ...

...
 ...
 ...

در ساحت قیوم کبریا فی اوبالو فیہ و لا یزال یبلو کائنات
 ذات ازلہ نحو مست وین در عالم حق باہر نیست الان کان
 الہ بختہ کلان آئندہ ان لالہ الاہ للیس کلمہ یمنی و ہو الصلی الکبر و ...

اجمع وصف الملکات لدیہ اولک بخت و عدم صرف و انہ کما ہو علیہ من ...
 ... و لکن یؤدہ منہ و لا یکن ملک فی ... لان ما ہو الا لکن فی ...
 ... لم یزل یوسرہا منہ غنمہ و لم یک خیر من یزید و ان ما ہو ...
 ... لا یزنی و لا وقت بلا ... لان میں ...
 ... در عندہ مجاہدہ ہم بخت و حق صرف لم یک الا ...
 ... ذاتی و اہلہ بر اہل میزان عرف بیزہ اوان یو صفت بلا ...
 ... است ... است ...

كلم من تقيه الله مولاك العظيم وكفرنا به على سبيلنا الا اننا نراك من كلنا اول الزمن
مرفعا حرف كثر في ايدى من خيرا ومن جودا حيدر عظيم وعظيم في كل من في ذكرك
بشكر بنى رب العالمين من عمر كثرنا يمكن في الامكان وليعبد به بغير عذر في اعطاه
بر علم الله وخلق الله وكان في قلبه اوترا ما يحيى علم الله بنفسه فيجده كثر الله ولا يظفر الله اليه
وليسه وكان من السالكين لان الله قد جبر كثر في اعطاه به علمه في كل من وكثرنا
بجهدنا كتابه في مسير زمان اليوم كاتي اسما في مقام من هذا كثر ابر محبتى وطاهر
في مقامات الرضوان واهل عهده اول في درجات النيران ولعمركم لو لا الوجوب من قبول
امر الله بوجوبه في علم الله جزاء ما اجرتك بذلك فوجته وفضل الله على قد
جبر الله كثر منفتح الرضوان في سبيلى وكثر منفتح النيران في شماله بران امر الله في حتى
اكرم من ذلك لو اكنف القناع عنه لا يبرح الا ان الله جده حمد ولا يشه وان شجر الله
انا انظره الرذولت بهان ودمت وانرا ناوله الله الذي لم يمت ولونه الذي لا يغيرت
من جوفه ورآته اليقين كثر في من جابز ورآته استحيين وكثر في وان موسى عليه السلام
لما سئره الله ما سئره قد تحلى الله على الكبر منور اعد من شيعه على عليه السلام كما
صرح بذلك حديث الشورى من قصص التور وهو انه لوزر لان عدة اسر مطايع باكم
الرب الذي قد قال انه سبحانه واذا تحلى ربك للجبور وانظم في نفسك
فان ما بقى سفسر ذكر ابا ذكر الله ربك في الاحوال والله اعلم
وهو من حجة فدا من صاحب الزمان زودنا ما هو في علم ربك فدا ربك كثر في

اقت که ظاهر شود و عده حضرت ایثار که در قرآن و نهج در سوره ابرر فاذا جاء

وعد اولها بغنا عليكم عبدا لنا اولها بس سیه فجاها غلال التیار مکان و عدا

مغول و حضرت امام علیه السلام در تفسیر آیه شریفه نفرمایند الا ان قال قوم بیستم

مبتدایان الفام علیه السلام با یحیی و قرآن لالی هر تقدیر قسم حق دارد که بیخ حلال

حجره هادیه آیات و علامات ظاهره الا ان الله الحاح نماید امر او را و از آن عبار کرده

که قلب نماید باز حضرت سید شهید را در فقه عروار در اخبار ظاهره

لا بعد و ایضا مطور است و از آنکه است که حضرت اروایه لادین فتنه تفسیر

فینا کما الحاحیه و در نتیجه هر خروج منها من شوق شعر شعرین حمر لادین الا نحن و شقینا

در حدیث که میفرماید که لا یلکون فی الامر الا ان یدیب عن الناس در حدیث که

شرفروایه قوله یعنی بیه صدقوا محال مشینة انه والسین وید قد فرجوا من

الدین جبار الدین لا یلکون ان بعضی انه بهم طرقة فین من حیت بحسبون انهم کمدون

قسم حق مطلق که اگر کشف عطا شود مستند مرغانی از او در حدیث دنیا در ناطق

عده اند که است و البر است از آن جهت الا من استخر فی طرقة شجرة تخیر فاشتم لهم الفایز

این امر است که حضرت صادق علیه السلام میفرماید در حدیث مشهور حضرت که از عده

رحمت سوال میفرماید بفرمایید بفرمایید بفرمایید بفرمایید بفرمایید بفرمایید

که بر اعلمیو زیرا که در کتابت بدانان نیز بجوم و در سینه لیتین قلب بر الفو از آیات

محکم و علوم تفسیر حضرت مجتهد علیه السلام از نحو تا آنکه ظاهر کردم در آن سینه

شور و گون شرف را نهادند. این کتاب مبارک گوید که سابقا در راه شهادت او
 زینک شده که در تاریخ نویس و متذوق معجز است که حضرت ابی اسلم قبیله
 و چهار امیر معزول نصیحت و تالیف بفرزاد گیت مویع از عیله محبت طهارت و در ایضا
 این توفیق معجز است که حال با آنرا طلب سبب بیخ میوه که تا این چهار امیر وقت
 نصیحت و تالیف از حضرت صدر و فرزند بنا فیه است که تفسیر را از سر و بقره آن نزد برانی سینه
 و مقارن ایمانی ابی سلاب و در آنکه نصیحت و تالیف بطایر معجزه بفرزاد چهار امیر سافه
 همین کلمه معجزه است که مع العموم بجا آید و ظاهر امر و اخلاق میوه بر رفیع توفیق مبارک بر
 قوله محبت کلماته الشایسته از برای امر معجزی بانی عاقله که یک من بینه و کیر معنی
 من بینه و جهان سینه بر اول و کتایت بفرزاد حضرت فرستادم که آنچه تالیف سبب
 سلطنت است در امر حجه اقام شود و از اینک سینه اله بر فرشته عمامه و عمامه عمیاء و محله
 و از کشته بود بفرزاد سینه. لکن در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که در این کتاب که
 الان است چهار سال است که بر توفیق احد که بفرزاد معروض نه داشته الان چون احد وقت
 است و امر این است نه دنیا را شورا بفرزاد معروض نه داشته است قسم بگذاوند که اگر برانی در
 عرض این چهار سال چه چیزی گذرشته است از حوزت و جبهت حضرت معز و معز بر
 از شیشه آنکه در مقام اطاعت امر حجه رسد بر آنکه در بیکر کسر آنچه واقع شده
 فرمایند در هزاره بجم از حیت نسی ما گنر ظلمها دیدیم که اگر بفرزاد آن را مطلع نوی
 بر آنکه بعد از تمام کشتی بریزد که سبب سلطنت را بفرزاد الهیوم عینه مورخه و در

بفرزاد معروض

و از گزشت نسیان رشب غم من که بیج حکم ز لاله روی مهر کشید جابجا منقطع سرون آمد

بغزم حضور کز نور آن سبب عدل تا آنکه نمود الدوله بصفت امر مطلع شد در کج ذرات

حیوریت و خلوص یا نشسته الادیانم سوخا بر آورد بصر از جمال بخت چون در مقام فناء بر آمد

مده جرات صبر مستورا اقامه کوی نفوس تا آنکه با رضایم بجز جوش خود مشغول گشت بر اقام

غیر آسنگی زت که سبب سخات آن از یاد جنم و حق الناس عین عمر شد و بعد از صوم

در آن بیام بقا گر کین شعر مانع نفرضت است با سبب سرفتیز و دستار روح و بر

صرف حرکت داده فاء که معاضی حتی تا آنکه از جانب انجمن کلم میفرماید بداند

یک مالا باشد که سوار نوم فاء که قضی با قضی قرزت قره ایجا بر ایضا قسم رسیده

که اگر بر آن در صدمه ساکن هستم اول کسکه بجز هم خواهد کرد حضرت میجو در وسط کوی

قلعه ایست در آن قلعه از مرتب انجمن ساکن و ایوانی منجربت به و نوسخط و چهار

سک فعال تصور فراموش کردیم که کجا بود و متوجه قسم حق آن که کسکه بر سر

باین نوع سلوک بازم شد اگر بر اندام کسی است بر کز و حاکم نفوس الا آخر که بر اندام

کانه ا حبس کدر النبی و الصده تعین و الوصیین و ما احاط به علم لم من عباده لبقین

و علم عظیم و لم یبق فی علم له ذب الله و قد اتمه لان لم قال من قدر سؤقا فاعانا

قدر الناس عینا و قال الدمام علیه بسلام ان ادنی العتران رده حاجته و خات

اذا استک فاه الدن فانظر ما ذراته انما کبر من نخل الله و حال الله مطلع

شدم باین کلم و نشسته حضور بر ملک فرستادم که دانه نمبر رسان بر مراد بر

بجای آنکه بخواهر برزیده بود و بهر هم خبر بدین را درین برادر میت از بارشتر افرو
 در این خیمه اگر چه یقین است که جناب عابدی بکجا بران علم فرمایند و الا طوبی و
 و مؤمنان را بدین محروقی مردانی است است از خرابی میت هم و قسم سخن که امروز
 میت در واقع و کفر غیر من حسن یا فاما حسن یا به و تلامه و کفر و حبانه . و . است
 به فاما است یا به و تلامه و اولیایه . بران راه و احبابه اجدد معافا من ان بصیرت تقیام
 نیز احد اوثره . بران بصیرت کما بصیر . و اوصلی فبوصدیه الی نفس الوهمه فواله که شرح می
 انه لم یحین الا لغیره . لان ما کتبه الی یقینی . و ما یحیینا الا ما کتبه الی عیننا . فوثر
 بحر الشرح عیدیه و طوبی لمن یحیر الخیر من مر . ما کتبه الی اعتداله الی لانه فوثر الفاضلین
 و لیس لایه قسطن و لایله الی به و هو الفوثر العزیز

مگر قول آنچه انسان تشریح از خبر دنیا و آخرت نزد است و اگر گفت عجب خود محو
 می نم و احدی را مگر نود است و این ذکر عجب بناورد حضرت را آنچه مومن موفد که
 ناظر بخداوند است ما هو احدی است بر وجه قسم سخن که بقدر عزت شمار مال از حضرت نام
 و مال است سون دنیا و آخرت را شرک محض میدانم زیرا که برادر میت که موحد غیر انظر دنیا
 بهر بارانکه مالک نور آورد بقیان میدانم که مال را مگر موجد و مضمون است ملک هر موجد
 و بقدر نوع شر خودی شرک خداوند بناورد به نام و ذنب او را انور نام و در غیر انظر سون
 و مع ذلک ریلو خیر فو ما ند نام و موفد اند نام که احدی را از آئین مبتدله . و احد
 از انزینان مستند و خدا را نام خیر و دعوت الی لانه شرفا سواد و سرتی و کتبه

که اگر برای آنچه میسر است دریا و خاکی را بیاورند بر سر ما در هر نقطه در وقت
 حق و در صلب و حرمت را با آنحضرت کی در سینه عروا این دان نیست که سلطان شو
 خور را که در قرآن خداوند اولی باری شد در حق ایشان فرود و رحم کن فرست
 خود را از کله خداوند در قیامت **فَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ مَوَاطِنَ الْأَرْضِ**
 یعنی و خداوند اله همیشه و اگر قبول فرماید خداوند عالم کس را بیعت و با
 بایقانه امر و کمان و عهد اله **سَعْدًا** و کسی در امر دنیا بیعت چون خاتم از حق که
 که مدعو اینست مرحوم محمد شری را علوت نمود **فَقَابِضَهُ يَوْمَ يَوْمِ الْأَمْرِ الْأَعْمَرِ**
 در عهد زمان کعبت میسر است **سَعْدًا** علم - و مالک آنی بجهت خداوند است
 حال صرا و اینکه درم با و از تو اذن میطلب در تصرف او و امروز خیر از
 حقی عالم نسیم خزانة انکسرترا در دستن را بیرون آورد داد و هم صبر منم و
 در محرم یار و توتنه او را صبر نسیم اذن دادم که تصرف نماید **وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ**
 بلکه همیشه حال که بیکبار او را انجام مال بجهت کس سوال در قسم لایق است
 آنحضرت در سوال آن امر فرمای و من امروز از عهدت فبدر آید بزرگان بر قسم نادر
 است و مانند و از آنجا بیکه خداوند در دنیا از بار بر امر و مشا و از داد عفا
 و عفو است **وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** معروف **وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** بتوجه آن
 سید و جناب آخوند مدحیه آنجا لوق و از زیات است این امر سوال فرمای

بأنه آيات و قوتها را بغير آوردن نماز و غیره بیان نماید اگر چه گفته باشد علی

بسیار اول عبارتین نظایر غیره باقی نماید و الله اعلم بحقیقته بر او بالغ شده و در

بجز این قدر از کتب اهل تشنه و یکی بعد از خود هر دو از خلق و خلق ^{مطهرند}

در این جهت احتیاط ایشان شده و هر چه فایده ای در این امر دارد از حق الله حیا

بسته از مالک الله با اسم زنده در آنست که دانستن آن من احوال و موافق این

ربکم فی الشاقین لیجالدن بعد الاذین مان درینت علیها الله فاعلم

فانما ما کنت الیرعین فاضرب نفسی بر فی عطفه فنه اسم قلب العالمین

فذلح قبری بعد فتم داد بجا بجهت الدرجین حرا نگه در دست سان قبر

در صورت آرد با بچان از رویا و نرفتنی اند و هر چه با سم تغیرت و

مانند بعد الف تجدان امره بالف من اوله اوزیر بر سر برینا سلین

اول خلف اگر چه اینها در کرامت از بار طرب صغیفه عالمه سبک از فم من

ریشنی ساعت هر ابریت مناجات با برود که اهدار حفا و علی قادر بنم من

ان سینه و اهدرفن با اوجیه ابریت صحت بیاید و آیات از قدرت و قدرت

و قدرت جاری شود که در من عیالارض حلسه الیه قدرتند نه سینه بر اینان آیات

شیران چه حسیلج است باینه اده و حال آنکه باذن بینه اله نوشتم بر و نفعم

در آیه هشتادم مستعد را غیر از او به بیشتر وقت یوم قبر و کفر بالله سیدنا

در آیه نهم هر چه از کشته ففتم از امر و هم مستعد با اهلان اله موجود و ک

تمام ذکر تمام هرگز حضرتت برادند تمام و کلن ذکر تمام و تقسیم تا آنکه بر
 دارد شوق از عزیزان و اظهار مخصوصه کلام با قرعیه بدین نام از زبان ملاحظه
 معاشی قاضیان که یک مکتوب از اجلاس بیستم در کتبه و کتبه البینا خاذا کر
 محرز فاسخ و الله و لو حیوان مع البیح و استغفر الله من ذنوبی و ما لب الی و اقول ان الله
 علی رب العالمین و صلی علی محمد و آل الطیبین و سلم برین / و امر و این موضع نیز در کتب
 سلطنت بعد جواب مانده و بعضی روایت کردند که علیه سرنا افاتر موقیع مبارک را حفظ
 نفع در پیش خویش نفع و دست در دست هر شاه و در آنجا نمودند و در این
 مقام از ذکر خنده اغلب نگزیدست بخت آنکه حضرتت افغ بر در این موضع مبارک
 عجز بر پیشا و علیه سرنا افاتر و در چشم بود که در معنی مانع و کلام در
 است چنانکه بر در انصاف فراتت نماید نصیحتی هنر این بنده ساجده
 بوم الله ان هر روز از ایام بدو از زبان مویله و مبارک و نور مبارک همیشه
 اندر دست سال قبر از انهار امیده اند آن در هر عزم همیشه بی نور مبارک
 صد بسمه کن چون بسم درسم آنان بر لغا روزه تمجید بود از اینجه در همه
 کتب در عن و در بن بر محمود بنکشته اند و فرزانه که می دانند بهر لاله و سپه
 مسین افند با فقه طاهر نیز کتبش را میرساند چنانچه قدیم است نه معاشیر
 و در بن بر و کور و در ریاضه کاتب لیلی بعد از عهد است فدا ط و افلا ط و غیر
 است در طرف غرب از زبان جوز و درین صورت در مسکافات است از

--	--	--

تکریمه عثمانی که اکنون مرکز حکومت آنو (وان) کویته و سید عین مزبور که اهل ارض
مالیه و کستان است پس از مدتی از سیاحت در قله مزبور سلوکت بسیار نمود و بنا
بفکر با او ملاقات کرد و در خبر راننده که افلاط نام جمع است از جمله
سینه و کستان و راز نامه آنجا بود و در علم سیم آنکه چهار نامه در شهر نامه مکتوب
از شصت و پنج اخبار از امور حال قوم حضرت سید سید است و که در آنکه حضرت
مخروب فیکر کرده بود حاضر ضرب مستند و یک نحو و این کتاب است با خبر که خود حضرت
باب چشم در تعیین امور من بظهور بود که در کتاب بان یک واحد هر
دو زود سال که عدد واحد است تمیض و شش است زیرا که حضرت باب چشم می
در نامه امر در کتب مختلفه سابعین اولین مرانه تا هرسال اجکام و کتاب
علم میفرمود و بلکه جمیع اعمال سخته اسلام را واجب دگر داشت را عوام و
عجانه هر چه مصلحت برادر هر چه تقصیر در اجزای هر چه نامه وجه احمد و
از کتابخانه بختی بکار بند و روایت شود که چون هموار با وضو میون که از کلمات
است بر نمود در ظهور حضرت بزرگوار و خوب است اگر نصف از خواب بیدار بزمیستم
از این جمله بسیار که بعلت میباید و در آنجا است بیدار و ضروری است از
سینه م خبانه از این پس بزا سارنه براد رفت و در او آنچه شده در اول امر رفت و
کتاب بان مازول شده شرح آمده شرح کرده بود سال بعد که از نزول سال
شود و چون نزد حضرت بود آنچه از سنده یک نحو که گفته شد حق مدعی است و این جوار

از آنکه در نتیجه ناز و عقابت که از اخبار غیب است چنانکه در بزرگی مذکور در عهد اول است
مهره سکنه و اعلای خود از هزار چشم و هزار حسارت و از بود در نهایت مستعد که
طهائی از ایزد زمان آیات ادرنیت و طهاریت و برزور است آیات قدرت و طهوت که در اورد
طهوت و برزور یافت و اما از طهوت است که در (در کتب سابق) در اورد و طهوت است
دیوم که از طهارت آن دید و شد. نرسد بخانه و شایم در مکه نماند این بیایم رقم خوانه است
و از آنکه طهوت مغرب و مغرب فیه محاسبه نشود و لفظ هم آرد و طهوت است که خوانه و طهوت
جمع معنی که در این طهوت میبود با سال هزار است و در تمام است معنی و اخذ است و از آنکه طهوت
با اینها معنی با این است و طهارت به معنی همان است و از آنکه طهوت است که در این
و طهوت است که در این است و اگر کسی از اینها است که در این است و طهوت است که در این
بیشتر است که مفهوم گفته میماند (است) است و این است معنی است که با طهوت است
مفهوم و معنی است و طهوت است که در این است که در این است که در این است که در این
از آنکه طهوت معنی همان است و از آنکه طهوت است که در این است که در این است که در این
و از آنکه طهوت معنی همان است و طهوت است که در این است که در این است که در این
از آنکه طهوت معنی همان است و طهوت است که در این است که در این است که در این
از آنکه طهوت معنی همان است و طهوت است که در این است که در این است که در این
از آنکه طهوت معنی همان است و طهوت است که در این است که در این است که در این

و از آنکه طهوت معنی همان است و طهوت است که در این است که در این است که در این
از آنکه طهوت معنی همان است و طهوت است که در این است که در این است که در این
از آنکه طهوت معنی همان است و طهوت است که در این است که در این است که در این
از آنکه طهوت معنی همان است و طهوت است که در این است که در این است که در این

از آنکه طهوت معنی همان است و طهوت است که در این است که در این است که در این
از آنکه طهوت معنی همان است و طهوت است که در این است که در این است که در این
از آنکه طهوت معنی همان است و طهوت است که در این است که در این است که در این
از آنکه طهوت معنی همان است و طهوت است که در این است که در این است که در این

در این مجلس عبادت و تقیبات و شایسته از مقام آن در این مقام صرف نظر کردیم

در زمان اقامت آنحضرت در محلی ماکو هر یک جایگزین شدت شرف آن در کوی که عود

نخست بر این طبع حضرت بای عظیم از قرینه خالق و کلین بود از یگانگی بر حسب علم عباد ^{مهری}

بیرزای آقای ماوراء النهر منزه بودیم فقیران ماوراء النهر پس از آنکه از آن حضرت ایمان

شرف یافتیم در مدت اقامت آنحضرت در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

و خود را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

فکر میکردیم از مساوات و برابری که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

مستماع نمودیم در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

که عالم مبارک از آن آگاه دارد و من و من از خبر آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

رقم و معرفت یافتیم و چند روز در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

مداکره از آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

پس دیگر نشدند بر ما بعد از آنکه حضرت شیخ فرمود که در آنجا در آنجا در آنجا

در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

نزدیک است ساختن در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

فایز شد بر هر کس که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

سجده و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

و در اردو میباشند هر دو بی نشان تاکنون بقرون اردام من بعضا هم سفر و

ساکم با کجه هر یک از بزرگت رحمت و درین اطراف عرضی بولن را بصحابت تمام

در بر حضرت ۶۰۰ و تصور و زول ابو نوح و دیگر میباشند از حضرت سرالدین محمد

روایت از حضرت
سراحد القلم

میشود لهذا هر که بر ویست در آن ایام لغزافا میباشند حضرت بزرگت تا کو بچون و حال

سباز که در لهران اقامت داشته روزی از نام آقا سید محمد و جید در یک در منزل ما

در عمارت بیرون جا لس جوانی زرق و باران شدت با صحرای ناهید و غیر از در آن

که شد و از در قوی در بر بسترش نشست و گفت که با بر کونه و تازانوی که

در زرقه از در وارد و تاق کت و کت در دستان و ساد (بغیر عرض معام با

که کت زرا که سلام در این زمین است) چنان از نور جو با حال شده که در وی است

کجا میاید و منصب بیایم و او از ما کو میآیم و حاضر الواجه و خوشام آقا سید محمد

بجود استماع این حکم بسته آسا و ز غایب خویش بجهت و خواستش را بر روی او

انداخت همان خویش زار او ام هرگز بود در پیش مرالید و رنگ از دهمان بخت

و کلفت فدای این قدمها زوارم که از زرد محو سیم میآید و ظاهر و قوه العین که در جم

را جو شنیده برت در آمد خادم فرستاد که از انار مبارک در در وی است

است بیهوشی است کنیم و آن در پیش مرزا علی سبحان رافعه بود که بی از اینه

منوین از خوف حرقام و از حافین عمر خویش قیوم بود و بی حالش در کجه تا

ترقیم خواهد یافت در این زمین قدر گوئیم که هم اصنع سبحان (از در کورال) بیدار

در آنکه بجز (تشیتم) است حضرت اجمع تغییر داده علی سینه فرموده من العموم نزارع
 است و حال مبارک به (سیاح) موام و طبع فرمود که من الاحباب سیاح کشفه است
 نزارع نزاران است و در جمله آنکه میفرماید ای سیاح هر که سخن بزرگوار میگوید
 از این حال معلوم شود که اوقات او را و بگذرد در راه غیر حضرت میاید در خلف معارف
 عجایب از جمله در حیات روح سزایم خان اولی که است شکر علیهم و غیر خود و غیر از امور
 و در این مرتبه که در این ادوات را گفتند از امر فانی که در حضرت عبدالمطلب
 مبعود است و مکرر خود و مع لیس فی نزاران که افا سیر کردیم و در این نزاران که در نزار
 بر وقت اقبال در میان مرفق شده و در راه ایران مسافت نمودیم که نزاران نزار و خود
 است یا نمودیم

فخر علیفا
 ماکو

و از جمله العاقبات است امام اوقات ماکو حکایت کرد عتیق ملک و کبر برادران
 نزار ماکو برادران ماکو که در نزاران که در نزاران ماکو که در نزاران
 را خود نزاران حضرت سب چشم و آرداد بود و نزاران است و جدا است و در نزار
 که حضرت سحر و نظر خود را با خود میفرماید حضرت این وقت است و در نزاران ماکو که در نزاران
 میکنند که در این نزاران و در نزاران و در نزاران و در نزاران و در نزاران و در نزاران
 میفرماید و در نزاران که در نزاران و در نزاران و در نزاران و در نزاران و در نزاران
 بود و چون ساینم و برادران آن دختر بخیرها میفرماید که نزاران نام نزاران ماکو که در نزاران
 و یک نزاران نزاران بود و در نزاران ماکو که در نزاران ماکو که در نزاران ماکو که در نزاران

و آن وقت بهیلاکت محو و در هر ششم جمع مایه کباب و نرس بر ابل و ماکنیم و نامز هو بن بهر

نموده میگرداند و چون برادریان و خرد در همین فوج سادزانی ششم و صد و پنجاه نفر است و دستیارانشان از

در چشم ناله از گوازم بگردد و نظمه را شسته و در دستگیر ششم قرار و نیز پیش و در این حال مدت

ستفوذ و نرس و غیره در دلال ایام که در فقه ماکو جزو کما فی بعضی موم بود در حضرت باب موصی که

در پیش خویش خواند و در هر ششم و موم بود از موصی در این روزی که هر ششم از برادران ششم از

کما فی بعضی حضرت بیرون آمدیم زیرا که سیاه بکف و در این روزی که هر ششم از برادران ششم از

موم مجید و در کتب آیات و غیره در ششم پس از آنکه از حضور آنحضرت بیرون رفتن خویش نمیکند

در این حال متذکر شدم که ششم با برادران که این سید حق است و از جانب است کما فی بعضی موم

نامزد و مجید در این برسان هر دو این فکر و دست و مناجات موم که حضرت باب را

مجید را همیشه چون بیرون آستین بزرگوار موم مخاطب داشته و فرموده است که بیاید

استاد را نامزد و موم خواهد که بدون روزی خبر خوشتر تو میرسد و قدر روزی اجاز

مقدد کفاح میگردد و قدری وقت امان و وقت بعد میاید من از روز چنین که آن

و بدون اینکه خوف عادت که از زمان اینصورت مکاتبت نمود و تبحر و راجع و سایر

ششم و ایمان آوردیم پس از چند روز برادران خود و خرد از این پیام آری سادزاد

در پیشی سادزاد و گفته برادران از زفاف کنم بهمانی وقت که حضرت باب دعوت داد

در زمانه و در این خطبه کفاح است و در بعد معانی هر دو زفاف و اتصاف ایام از

جمع بیعتی همانند گفته است حضرت باب است و گفته ماکو همچون در همین روز است و آن

جمع بیعتی همانند گفته است حضرت باب است و گفته ماکو همچون در همین روز است و آن

جمع بیعتی همانند گفته است حضرت باب است و گفته ماکو همچون در همین روز است و آن

آدم در آن سینه و سینه بگذاشت و بر جانان و در آن تاریخ آنچه که گفتند و نمودند در حقیقت نحو اعمال و افعال بود

و از زبور علی علیه السلام در بعضی قصه خود است چه گوید در این روزها که ما سر در اختیارش بودیم و از آن بود

و بسیار است آنچه که از آنجا که در این روزها که ما سر در اختیارش بودیم و از آن بود

عاشق طبعی نام اسم برادر خردمند بر بود و گفته شد که در این روزها که ما سر در اختیارش بودیم و از آن بود

مؤمنان حاضرت که حضرت شیخ از آنجا که در این روزها که ما سر در اختیارش بودیم و از آن بود

تا به روز شنبه در این روزها که ما سر در اختیارش بودیم و از آن بود

در این روزها که ما سر در اختیارش بودیم و از آن بود

تا به روز شنبه در این روزها که ما سر در اختیارش بودیم و از آن بود

در این روزها که ما سر در اختیارش بودیم و از آن بود

در این روزها که ما سر در اختیارش بودیم و از آن بود

در این روزها که ما سر در اختیارش بودیم و از آن بود

در این روزها که ما سر در اختیارش بودیم و از آن بود

در این روزها که ما سر در اختیارش بودیم و از آن بود

در این روزها که ما سر در اختیارش بودیم و از آن بود

در این روزها که ما سر در اختیارش بودیم و از آن بود

ما مورت رضا فانی
عفت بسیار باکی
بر دین حضرت از
مانگو هر چه

ایمان نامه

و آنوقت مراغه و ساهره و فغانه زین شهر بجهت واقع است پس از سوار و شمار در شهر و کوه

مهر و در آنجا و چون بر آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

فغانه و غیره و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

مهر و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

حضرت باب غنیمت در او ایستادیم و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

بفغانه و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

مهر و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

بفغانه و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

مهر و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

بفغانه و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

مهر و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

بفغانه و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

مهر و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

بفغانه و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

مهر و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

مهر و در آنجا رسیدند

بفغانه و در آنجا رسیدند

مهر و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

میگردم و کلبه ای را در بصره خورشید گذاشته اند و در مردی میخوابم شبی معارف علی بن
 سیدار شده بسیار بنام من سبب بفرستاده قسری از من که در روز چهارم که ساعت شوقه در آن است
 ایستاد شوقه صفت و نماز است عز از سببها این حال را سبب شده است بر اینست خویش که
 در روز چهارم بود و کلبه را در جبهه بصره خورشید میخوابم در آن سگنه که بعد از شتاب شوقه
 دیدم در رسالم و تقصیر باقم از کلبه ما بزرگ است تا تم سبب بسیار در حال جلاوشه بود
 ما ز دیدم نزدیک رفته کتبم و از تو کرم از سبب بزرگوار الله ان من انما را در کلبه رهوفان در
 این روزها شوقه نماز دیدم فعال در اینجا دور بزرگ است و معتقد این هم کیفیت است و نمودن باقیها
 خویش بگویم و در خدای اینست و بعد از آن من بزرگ کرده مانع از اینست معنی در حال اقامه
 با بزرگترین بوسیم و در خدای آن از آن چنین رفت ایمان رفت که نماز در آن است با رضا و تقوا
 و صحبت غیره نیز در آن است بسیار در اینجا و تهنیت بود که بود پس از اینها و غیبه
 حضرت من عرض داشت که اگر عهد و پیمان بجزان و انابه این خطای که از من سرزد نماید
 نماند و نماز بزرگترین اولیای ما را بزرگوار نماید که آن خویش بر من در آن حضرت با ما بود
 و عمو را با نام داد که آنچه اراده الله در آسمان و مقصود برای عده کرده و پشیمانی که اس بود
 و بعد با تغییر نام است و چون رفت ایمان رفت شد و بزرگترین است پس بخوان اینها
 در حال کردن رحمت بزرگ من حضرت باب عظیم را بزرگ رفت و رضا حقان و صیت لایم
 در رعایت احترامات حضرت عرفان نمودند و در حضرت و در اینست که حلاله خوشحالت
 سبب از حضرت اذن تر کفر رحمت است و بخوان حضرت باب عظیم را در زمان خوفه

تقیة
 و در
 صفت
 و در
 صفت
 رضا
 بزرگ
 در نما
 و در
 صفت
 در نما
 صفت
 در نما
 و در
 صفت
 در نما
 و در
 صفت
 در نما

اینها در آن
 است
 در آن
 است
 در آن
 است

منتهی به این که عمارت بر فراز لنگر کن و زمین را چه حوالیفه از لنگر تو عمارت توست
 و همان تو از در دقت و تامل که رضا علیجان نیز بر ایوان رشت نیز با لنگر خندان افروخته
 و به امید نام تو که خدایت را بخندند از حضرت اب جعفر کما است و عهد عهد نیز از بان
 و در عمارت و استیانت حضرت خود را از فکر خاصه پس از مدتی و مشامه لنگر عمارت بخود
 سمیعت خدمت و عاقبت از مکر و بار در آن حضرت از انجا رفت و عمارت مکر و
 رضا علیجان پس از انجا که حضرت اعی نقیست و منور منان و در پیش سلیمان خان صاحب
 است چه که سلیمان خان بعد از ولایت سید رشتی است از او است بهر مدد مکریم خان
 رمانی دارد و با عمارت است و بر ایوان رشتی حاکم از این که است جواب مکر در آن بان
 حاجت نتیجه را عمارت فانیه تا پس نوعی نماید و رضا علیجان که عمارت مکریم خان منته
 در راه حال مرد است معاصی این مکر و زمین بر مکر است بقا از او به عمارت سلیمان
 زمین است بر باقیان از دست پیش رضا علیجان است حاجت کرد و ما درین عمارت و عمارت
 مکر است از رضا علیجان که از رضا علیجان مکر است و عمارت مکر است تا در این است این مکر
 عمارت از یک بنیاد سال بعد سلیمان خان از رضا علیجان است حاجت کرد که مکر است مکر
 را در عین لغزش از آن حکم کرد بر اینکه که عمارت مکر است این عمارت مکر است و عمارت
 عمارت مکر است و عمارت مکر است عمارت مکر است عمارت مکر است عمارت مکر است مکر است
 و عمارت مکر است و عمارت مکر است و عمارت مکر است و عمارت مکر است و عمارت مکر است
 و عمارت مکر است و عمارت مکر است و عمارت مکر است و عمارت مکر است و عمارت مکر است

ووقت کرده کن زبیر تو این است بحسب محرم بود کفار نیز نزعان وقت برود و...

نظام از و درین کرد رضا قلیخان قضا کوش برین مؤذن را الفکار بیکه مکلف است...

موشم کرده است و اگر محنت داشت الفکار میکرد آدم بدل و ترس بود حیدر الله در...

اطلاق نظام که محمود بود و صوام حرات بجا آمد مجلس و ما در بر صفت بیکونه بقیت بار عاقبت...

در است جمع مدعیان الله شهادت و بصورت بیکه مکلف حضرت امیر عین و زینم و حال قدم...

در روضه در کت اقدس عین نازل شد است بیکونه مدخله و بود الفکار است و با علی...

عین حضرت و خوش است برقت عجز آینه روح مندر که فاضل فایز روی له الفکار که...

و حال کفار نیز است چنانکه سابقا باشد بدان رفت بر این کفار بود حکایت...

که روزی با علی کتانی واقعات اتفاق افتاد در آن است امیر مسمان الله نعیمان...

مذکره فاضل فایز روی له الفکار که سینه روح بفرقی سید کلام رشتی و عنوان هم علیه من و عهد...

مذکره فاضل فایز روی له الفکار که سینه روح بفرقی سید کلام رشتی و عنوان هم علیه من و عهد...

مما زمان بود تمام راز بر این بود که سید کلام رشتی و عنوان هم علیه من و عهد...

فان گفت شغیر الله و عهد سید بچرفت کتف بکینه کتف من این چه است گفت...

مدیریم فانی بود کتف عجا از رابط و رابط غمینه قائم بود عهد و عهد...

الاول و نیز فایز و سحرین مومن است عهد که عمار حوزة بود سحر را که در...

مدیریم که در و در است که احباب از مغرب خورشید طلوع می شود یعنی سحر فایز...

که چون من حقیقت در مغرب خورشید که سحر فایز و در زینت احبیب عرب بود ما از...

خورشید مغرب فایز طلوع خواهد نمود الله این احباب ظاهر سحر بچرفت از مغرب...

سلسله ستم است که در مشهور سخنان آن آمده است ایام از پیش از این در پیشگاه
 ۱۱. ایام غافل که در این سلسله ظاهر است موقوف میاید احوال آنکه بعد از اقله
 سوزش و آسایش غمگین زکو فاجعه بسیار بر او میسر شده است و نیز از این سلسله
 همه متعجبانه تمام بر او از بجز طعنه سخن نماند است که تا آنکه هیچ نوبه مستقیم است تمام که
 از این سلسله طعنه است بر او پس بسند نامی بر سر این فاجعه و فرموده بودیم صلوات
 خدا بر او کند و طعنه در بعضی از حق است در احوال او پس گفته است که شتم با جبهه نمودم
 فان با بر او در این زمان که بسیار در بر او است و در این سلسله غیر از آنکه
 رضا علیان ما شتم داشته و بخش در است این است بعد از آنکه در این سلسله
 ساعتی در این سلسله من ظهور کرده است که تا کنون ما بجهت فتنه ما بجهت سلطان است
 بر او است از لغبات و در احوال او مگر این که تا این زمان که در این سلسله
 معجزاتی است و از این است معجزه است که در این سلسله که در این سلسله
 هیچ نماند بعد از این است که در این سلسله است این است تا آنکه در این سلسله
 در زمان طبع سلسله است سلطان بر او است و در این سلسله است آن است که
 سوزش و آسایش بود در است بسیار کم چنان از دست بودند رفت که در این سلسله
 انور است سلطان چنان بزرگ نمیدانست در او چنان که در این سلسله
 بر باقر و کت جان و در هر وقت که در این سلسله است سلطان در این سلسله
 موت در این سلسله در این سلسله است سلطان در این سلسله است سلطان در این سلسله

سایه بیام زد و چون سخن در کتاب روستا پویان بود. هرگز تازیان را قلم از دست ندادند
 هیچ در سخن و عقیدهها و زبانها فغانه و زلفتها رخصا نیست در هیچ از اینها و هیچ همگان
 بر اینصفت استقامت برینها نیز بر قلم حواره یافت با بیدار غمشت ماب علم در به برینها
 اینها و چون سابقا عهد بود که مصلحتها و نیاوردن باین میرزا را بر ملت و فاک اجنبی نام
 دریم اکنون عوایب چنین است که پیش از این موقع زنگه زاییم ما مطالب موعود علم بزرگان
 قصه اشرافان

قصه سابق
 روزی که
 از بدت ز این

عاشاق میرزا را در هر روز بود کسی هر زمان میرزا و دیگرین از او فخر و حرمان میرزا رخت چندان
 بگشتند همین میرزا در قبا و کوی کیم است آذربایجان استن گشت در آن ایام در پسند و افتخار ملام
 استوار داشت که از اخبار سخنان و سخنان میرزا از حرفها مانده سال فتنه اله و در به اخبار میرزا
 استوار بود که بدت سخت میرزا در ایران چهار سال خواهد بود و نفعی است نیک
 شد بدت و ناصرالدین میرزا و سعید میرزا صفیر لیس بستند به بدت عهد کردن اور
 سخت و مملکت بلاد را از او در این جهات است همین میرزا حمال سخت ایران را در عهد چندی
 بروربانیه و شب در روز فتنه سبب میرزا آورد ما قوم میکرد و در میرزا صادق بنجم میرزا
 در در بنجم خبری لغایر داشت و گفت که در این فتنه فتنه نولده و سبب نظر کن و
 معلوم برادر که تابع سخت ملت ایران کی و چه نفع باین بقتال و هموار خواهد گشت در
 بر این صادق ز آنچه نوشت و بیدار بر اند پس از تعین و فکر زیاد گفت میرزا
 در این سخت فریغ که کسی که قدرت و اینها فتنه کاتان است عارفان السلام ایران را در فتنه

پس میرزا را از استماع سخنان میرزا صادق بیخفت گفت تو آثار سلفت من کمتر از آنم گفتن این
 نیز یعنی که خیاطان و سایر سلفت خلوت سلطان و جهان بلا را از آنکه در رساله از روی بدعا حجت در
 این زمین خویش براند پس میرزا چنانکه گفته شد معجزات و قوای آوردن و سایر کارها که از آنجا که در طبیعت
 نیز در کتاب سا که از طبیعت آوردن از آنجا که معجزات در قوه در این عالم و کونین است و از آنکه در
 حد سلفت کردن اینک است که هیچ تصحیح در اینها نیست زیرا از آنجا که در قوای سلفت با دیگران
 معادن احوال حضرت باب چشم منزل پنج در جوهر و قیاس با آنکه قوه هر یک با دیگران
 که در زمین که است و بهر اینها مازال و کبر و او که اگر ابرو از آنان تعیین نماید معجزه قوت
 آورد و خواه بود که معجزات را در آنکه در ملک جهان برآورد و از آن خواسته پس میرزا معجزات
 نیز را در سخن در جواب سا که در رساله معجزات و معجزات نیز چنانکه سبق در کرافت معجزات
 بر آفته و وقوع مبارک را در جواب که از آنکه در زمین میرزا پس از در جوهر حضرت بهر از
 چند معجزه خوانی حضرت که خود همین گفته که نیز چون میاید از فرستادن تا آنکه حضرت
 سیر امتناع درین باب که در آن موقع که پس میرزا معجزات و سایر معجزات معجزات خوانی
 با فخرندین میرزا و معجزه چنانکه از آنکت معجزه است آورد و از آن که کسیر و آنکه در
 معجزه میرزا افکاره چشم زمین سار و کفایت اعجاز کرده از اینجاست که در آن
 اعجاز سار در جواب است که چون میرزا افکاره که در هر کجاست که در این معجزه
 گفت (در این راهین معجزات پس تا با بطور حدیث است گرفت و نیز از آنکه در کفایت
 میگذرد و شیون اعجاز که این شخص گویند را از این است گفتن عاین است

در ترتیب مملکت غنیمت سلطنت و استواری بیرون مانع داشت لا ازاله این فایده
از کفایت وزیر مقرر بادست. ششون شده و از هر چه با هزاره پس بر او سوار است. در چون باز شد
بر روی افغان بود از دیار پسران بیرون شد و کجا باه است که در صورت اعجاز و قوت
است و هر چه بیرون جوی و کشتی در وقتی که میاید کرد بچگونه جابجاء و از این فرزند
تندرست کرد زیرا که محرم شاه بسیار رغبت و خشنود بود و هر چه در این امر کرد هر چه بر او
جواب میسر نیامد و غنیمت در غنیمت سلطنت حکم کرد در سخنان آید در مقام
مشغولانه بیرون آرد و نامها ساخت پس بر این از اینگونه سخن یاد شاه جنت سیه لایه
نماند و اطلاع در برابران نماند بغیر در زنجار. حالت احوال تقیم در این نماند و دشمن کرد
در اینچنین است. بابت گفتار مامورین و بستن ایرانی در این معاصر گرفت و بطبع نامید عبایه
در احوال غنیمت و آرد عهد فاضل را چنین قرار داد که دولت ایران از خود پس بر او رسد
پس از محترم دولت در این که همین میرزا سعید خان دولت مرز را محو و بپوشاند. مشهور است
که در این جایز شمار در همین میرزا نیز پس از این در مملکت ایران افکار - بگویند پس از این
تساوی در معاصر. نگارنده در این همین میرزا را در رفت وقت محافظت و ابراز و از این نظر
نگارنده دولت در این که آنجا ما خوانی گویند است در آنجا کسیر داشته و در آن وقت قفسه
و نامه همیشه قفسه خایر و مسکن و بطنی امور را در این معتنش معروفند و همین میرزا در خاک روانی سالها
نماند و اگر بخواهد بود وزیر و املاکش در زنده. چنانچه در این و سپاهیان از دولت مستقیم و از این
نماند و اگر بخواهد بود وزیر و املاکش در زنده. چنانچه در این و سپاهیان از دولت مستقیم و از این

نماند و اگر بخواهد بود وزیر و املاکش در زنده. چنانچه در این و سپاهیان از دولت مستقیم و از این

از ذهاب عدل و اقصاف و دیات مملو و چون متوجه مبارک حضرت بایطیسم زلال

ببین میرزا اوست زول ما فی سبوح که کور اقبال کز بنصافه توفیق برآورد. استوار احوالی نماید باز
و بفریادند. خواهرش و آنرا بسبب سحر و استهزا و طبع سحر و دفع کمالی خویش از راه موعظه
پنهانی دشمنان منع که کویا همین تقوی و اعتدال بر مانی نبیست مکن علی بنای و ابرویان مرمت
و آن را بفرمان برسان رسانند

مع حضرت حضرت بهر فتوحی جزئی چنانکه گفته است است بهر باره. بفرمود و بر این احوال نزدیک
حضرت همیشه در راه نورانی است و در دیات خویش مستعد است. آفتاب جاریست و در آن
جوش و اشتغال و درین درخت نفوذ در مانی از کثرت است و منور معینه مکه و از این
علم و جهات ادبیه و قدر قنوت و انبوی موعظه نیز میسر و از اولستیان و مملکت میگرد
مکن بر شا. در این باب گفتا بچنگه در برابر معینه بودیم کز آن رانز بعد از او من مگو که امر کز

حضرت همیشه در راه نورانی است و در دیات خویش مستعد است. آفتاب جاریست و در آن
جوش و اشتغال و درین درخت نفوذ در مانی از کثرت است و منور معینه مکه و از این
علم و جهات ادبیه و قدر قنوت و انبوی موعظه نیز میسر و از اولستیان و مملکت میگرد
مکن بر شا. در این باب گفتا بچنگه در برابر معینه بودیم کز آن رانز بعد از او من مگو که امر کز

که در این باب و مهارت عالی رفقه حضرت اطلاع کافی داشت بر وقت دیگر از این
مبانی ملاحظه کزد. و بیدار میگرد و جنبه را و جب میرزا و دیگران را قاصد علم
در کت قول مزاج ما شروع بدلتون بر در کتی داشت چون رقابت و خیرت علی و تقوا را
حضرت ساهم میکرد در عالم خویش انوار بهر خاطر غایب ساخت و بهترین است و منور بهر
تتم مکتب جو که در کتی میرزا است در بهر در و در حقیقت است و کما بعد از این در وقت روزی
و آیت نظر در بیانات امانت حضرت را موعظه میرزا است و از این معترف بود که در
بچند و بدین است تقدر میگرد و همیشه آواز از سینه میرزا که در خطبه میرزا است

زمانه که از امام است جزایق عادات صادر. از حضرت باب القلم بار و عرض کنیم

در حال سده اسه حرکت آمد. این آیه فزان را آمد و فرمود ان علی اما حسنک

بیشتر با آنجا می رسیدیم. معنی در اینهاست که در روز تیر طایفه آمدند

به عهدستان گشت در اینجا صراط چمن است که صحرای لوح کون از آیات قرآن که در

آن ماکو در آنجا مابین آنهاست. و بعد از آن در سال لوله است در کتب

در وضع فاین قحطی در ارم پس بر آنچه در بابیم قوله خرج مخرج علم المقدره الغمار برقع عصف و اما

یا ایها العزیزان و ایسرک بیایه در آخر من من خیاب و ایسرک من یاب ان الله عزوجل

الیزب عن علمه شی و دیجو في عتره یعنی و الله یا اسلمک فی تحاکک و لا اغند

من تکلم فی افعالک لا فایحید من نجات الخوات و الله یوم العصوت در بیکر العوت

وزل انی. فاستد بالیقین ثم انظر للعین یقین ثم لا یخف بحق العین فی معک مان

الشریفه قال و ات جنتم بحقیقه با کجا وین و الله یعنی بیه ای غفلا بکبر و اکر و

مصیبات فی عقرب و الخساک. ملقرب لک است جهان جنتم بر ایضا هر بیله شود

فی يوم النیاب. و انی الان لوتعلم جنت السعین لسروان لایم ثم لوتقنا عین السعین و انز

را بیه و جهر قد تغیرت البود و ان علیا من غلامت و ما ان شی فی علم و در همین

نه و لا عیب فتلا حله لک یا صدوم و عذ و ادویه لوتعلم ما کتبت برام

فا لشر الی قدر لطاوت و تجلس عربانی فی الرماد و تسوق بر حکم الیکاب و

تسوق لاد الیکاب ای تعلم ما فعلت یا سحر الیس حکما کتبت علی کرم فی الوجوه

بیشتر
بیشتر
بیشتر
بیشتر
بیشتر

من تعيب و يشبه وقت كهرن في ملكوت الملوك و قال انما علم السلام قال من
 اخذ ذنبا كذا فما اخذ ذنبا فاه آه لظلمك تسبقت القوم من ومن فيها ونقصت
 الارض من عليها فقد تغيرت للياه والاربع فخرت البلاد واكثر ارجال و صفتها
 وابتدأ لها في والاربع فاه آه كيف اذكر ما كتبت بغير حق تقاد السموات
 ينظرون ونشق الارض تخر ارجال فقد اخرفت كبد محمد صلى الله عليه وسلم والاله
 عزت الرضوان ولطقت الحريقت بسوء ملكك على وجهين في روحيات اجنا
 اما تعلم ما فعلت ولقد ارضت من عهد سوكا كجيب في حوالم شرقه جانغنا ملكا
 بوانت فبدر في ملكه فوالله من محبوب فوالله لو كسفت النطقا من عليك لفرقت
 ان تعرض بالنعارة ليعز و تشرق في الدنيا ذراء العجائب وما خلقت بياك رزة
 عز دل حلم فحق بر لو نكحت شرق الارض و عربها لتعلمي بان ظهر الى و صيرته
 و اهدت ولا يعبر عنك لعلم تقامر الله في حقيقته الله انزعت لك تسنة في الاله
 وهدت على سبيل العلمة و تكنت على في حوكك بما جبر الله اكلم في يدك لا ابر
 بلعدت الاصدر الزمان ولا تسنة لا بند احسر ان و تلهو لا تهم النجوة احسان لا
 لا تريب الا من حيم العناء جهنك جهلاك انافذ احوال اناس باعرو
 تعرفت في ما تومر اليه تفك بالعبر و تعلم ان الله لا يشك عند لا و به ان
 لك بوعدا يوم القيمة بين ميراثه و رسله و مع موافقه و جميع عبارته مناهك
 تعرفت تقامر و تجدنا جنت في فنك و ان الاله ما لبست الا من تهابت العظيمة

تسهر
 ان
 الاله
 السموات
 ومنه
 وال
 وال
 و تقف
 و نزع
 لا
 بعزتك
 موت
 منه
 انظر
 و رجو
 لم
 والاله

نعم انما اتفد به النفس را اخر سنا قهلا قهلا ابدا ابدا اجوت بعينها ورضيت ثلما
 بيت عدله بعدا قال ان شره في حق النفايين حيث ان قولك انك المذنب
 الاين من كوروا اذا غلب لهم ليرادوا انما وهم عذاب عين فبا انبا العوروا
 انجين فخر سحر نكح ابن سليمان وذا القرن ثم ملكها فخرنا انبه جزوه ثم ابن شهاد
 بزود ثم ملكها فخرنا انه عز وهد ليس انما فانا فلكا سعيين دلالها في شخص ابدا
 ان كان الشرف ملك الدنيا وارضها واملها فان اليوم مظهر النفر لاكثر ملكها فخر
 واكثر اولادك وان كان الشرف ضالبه وطاعته من ابن حرق فخرنا بايد يس
 وفضل من يوم النذر يايت الير لوقال في حق الذين منو الدنيا كم تركوا من جنات ودين
 نوح وحمم نوح ونحوها كما تراها فاكين الير ان كان فك الاله الاخره فيها لير
 لا يرون عقوباته من ولا فسادا والعاقبة اليقين اخر لمة في حق الدنيا فكيف ترخي
 بركه في عمره لير في جنب حيوه الاخرة لكانت تعرفها ما شاء له و اراد وماك من
 بيت ابدا فوالله انما شاء له ما اراد الله عليك الا رحمة الله فخلص نعمك بما حفظت
 منه وترحم عليها بما شئت فلكه فكيف اذكر موافقات العظيم وجر ايات البيرة
 ان من اول يوم النذر انكبت في حركات خفت من الدر يك الاله الدق وتمر
 انجين ذرا وانك لو اظهرت الحبه و خفت من اله في حقيقة فوالله نرى معنى بي
 لم يخلص عن حركته في خردل ولا في حركته في حركته اقل من خردل لان كسر
 انبه مع كعين الصفر كلف را بران العارفت بره لم يطلب حون اله مستن

ولا يغرا الله في رضائه ولا ذلالا في تحلمه. واني متعاكس الله بجزئتك مني
 سيد الصالحين من عرف حشر بران اذن الساكن العارفين قد ضرب الله لخليه متعاكس في
 ايات مع ما عرف حشر الله قد اهدى بنايك كمال الله ما خلق ذلك لترك كبريائه قد علمت
 ما قدر في شيعتي من حجة عالم الفاضل لغته الله عليه حيث لا يرضى كافر لكما زيارته
 تقدر على دفعه وما كنت اليه حرقا لعل ينقص من فعله ظمنا وصدقا حترفعه ما قدر
 ففتح لك واهم حطيمهم زادك مع انك لو كنت اليه مطرا لا يقرب اليه
 مع انك تعلم انه يراذل الانساب وحسبه يراذل بلغته الله لا احد من العصابة
 فكلم الصلوة ورتب حرقه وقدر غشه وكثره ظلمه وما للهن اشارة كبرية ولا صغيرة
 فقبره لو اضمحل لغيره است في ايام دلتك لم تغيرك شبر رزة ظلم احمد
 ماوت له ولقوله ولله اعلم ما اوتى الله من ارضه منوت تنعم الله عنه
 بعد لانه المقدر القدر والعمر قد اضمحل في ارض وطني بيان قد خرجت فاشاير
 عززت علي من ولد في الضار اقمه في رتبه وعوله واستقر في مقام لا يوجد غيره
 بما اطلع في دينه عرفني بحبه ما سئل ان يعطيه حواء احسانه خير الاخرة ولا
 سكت ان الله لا يخلق الميعاد ثم بعد ذلك جعلت موثقي الله ليس لاصه به علم
 لا اليه ورضيت باعتر الذر لاسان له الاسان الاعلام فاشهد ان يترقه
 كعقرو في حراء كذب وطبعانه انه قد اقمه اجبار العوف ثم نزلت عليك
 ما اتيه من الله ولا من غير الله ولا من احد من امة الدين معهم صلوة

لها
 انما
 مينة
 الا
 فلو
 بر
 رلة
 فان
 الخا
 فحة
 اذ
 سوا
 ان
 ان
 فونت
 راندا
 وازر

السلام وشفقت ان یقتله من اهل حبره و امرت ببلایه فوت رجوع الی ارض اهل
 اهل یاسینی گشت زبانا و پس از آنکه ایوم صیبه بختیگه و لاصیدنی شیخانه و لاله
 بنیتر و لاله زبیر لک اذالته بلیغیگه و لینه انه لصف العذاب و حقه
 و لاله ذلایه لعلم حلیم قد عثرت قهرا الاموات و احیت لغرض العصاة و عزت
 لغویة اللالی من محان القصر و الالمام حیث اشار الیه عزادار الالبغیر رضی الله
 الیبغیر قلب عبده الریح و اذقت لغرض الراضیه من افواج منعمه و اذعت
 و لاله لامر قدر موشا و کما نما قران من حیث ان اذاق نفاک و انظر امر ربک
 ما ان اجد ان لانه و لامروله ان ربک لیلهد و لا یکن الیه فاقدا عما یدر
 الخالمون / انهم و ان توقع بدارک اذرا لخبیر الممتنع منه که مباح یفصح لیس و چون
 انظر کبریت نیکو بهمان اکتفا رفت اگر استقام تا یفهم طبع یفصح من سرعادت بار
 این پیشانی نه است و در یکدیگر این توقع بخاطر برزاق اسرار سیه باز سیه بیان
 در حقین احمد است حضرت زانده که در سیه رفیقان که حضرت باب علم امر با هیات
 نازنین لکن در حال فطیم شان بیان مانده پس تا بیابان بدهی تمام صلاح در آن
 آن سینه که جزئیات بعضیه نموده دارد و جزئیات که چون عاجز برزاق اسرار
 و است هر شاه که در نه نام و از سبب است الال خویش در است اداره کردن امور ملک
 است و فراموش کرده بعضیه امام زاد عبید و علم دارد که محقق را بید و از آنجا بر کوه
 در آن در کجا بود از توقع سارده بود و از نه و جزئیات در حجت بر منی لعل خویش مانده اعلم

در آرزوی سلامت و عافیت نمودیم اللهم

و بسبب او که در تاریخ مزین نگاشته است که تو جعالت حضرت باب مجسم بنویس
 ابراهیم در باب شماره و در سر ساینه چنانکه در تذکره این کتاب نیز تصریح شده است
 در بیان درین حضرت باب مجسم نبود مدافع ابراهیم از آنکه آن عروف عرفان نماند
 شماره سید محمود و شرح حال استواری در بیان مکرر مکرر و در حد حین و غیره در تاریخ
 سیاح بر سر چنانکه در صدر کتاب رقم یافت از نظر مدعی دیگر از آنکه یکی از بهترین روش
 مملوک مبارک را شنید. در اوایل اتمام از آن حضرت فرقت ایمان گرفت بنزد و مدافع
 که یکی از محمد رحال سردر میند از عروف عرفان. بان محسوب کرده و ذکر بر یک
 ایماق در این کتاب مکرر است مدافع ابراهیم بجای. حاضر توقیعات بر آورده از نام بیان
 بود که غایت در ماکو و هرتیق مرفت شد. و حاضر آثار مبارک مبارک که از آن جمله مکتب
 یک قطعه عقلمانی منس و یک حصان ارسین با چند ترفیح لیل مبارک که از آنکو با برفوش با در
 غیره از آنکه مع با برفوش از جانب آنست بدیدار معانی بر او این فلان در
 و امایت در ملامت مانند مانان بر حلقه اش به مضمون رقم مریزاد جزو ملامت است
 معنی مع بر آن رسام المکتب عالم مازندان او که در این مع محمد ابراهیم که اقله را
 در خود داشته است مع ملامت است و کجاست که در همه آثار او از طرف دیگر ملامت
 در عرف ممالک تاریخ و محرف روایت نموده است میگوید مکرر از آنکه ملامت و
 از هر یک میباید دانست که اینها هم آینه عارفان که حضرت باب مجسم را از هر یک

ابرا
 ابراه
 روز
 و ما
 روز
 رفت
 با ابر
 معور
 ملامت
 را ابر
 مرفت
 و ک
 باب
 که با
 مرفت
 باب
 مرفت

حضرت
 از هر یک

نیز از آنجا که در آنجا... و از آنجا که...

این قطع است که حکم هر سزا... و در این...

در وقت عمارت... و در علم... و با اینکه...

و تا آنجا که... و اکنون... و با اینکه...

باز این از جهت... که غایب... و در...

انتم دانسته است... (و در آن... و با اینکه...)

با این عیال... که اگر... و در...

موردی که... و این... و با اینکه...

تا آنجا که... و در... و با اینکه...

با این حکم... و در... و با اینکه...

بیشتر... و در... و با اینکه...

بسیار... و در... و با اینکه...

بسیار... و در... و با اینکه...

بسیار... و در... و با اینکه...

بسیار... و در... و با اینکه...

بسیار... و در... و با اینکه...

بسیار... و در... و با اینکه...

نیز از آنجا که... و در...

و در...

و شرف بعد بر آن چه روز که آنحضرت در اردو اقامت فرموده بودی علماء را
 بعد از آنکه حاکمیت را در باز حضرت اعلیٰ مبارک تعذیبی درین و پیش را برین
 روز آنحضرت عزم بازید یکی از علماء مشهور آنجا را در آنجا چون سافت یاد می کردی
 ارشد بر آن سبانی فاجبه را از آن روز آنحضرت زمین و لجام گشته از فضا
 قائم برین را ایسی بود بسیار اصد و نجیب از بهترین رنگو و رنگ بسیار حیوانی و
 رنگش و لوس و پندارام که خرفه تنهار و در خویش کسی را از زبان خود گذاشتی
 در سعادتین را بر الهام حضرت و با امتحان و محبت تمام گفته آن آب
 حیوانی و زیاده را در آن روز سید باب زمین کن او هر گشت را با پیغمبر خدا
 در میان است که سبب بکات و زنده شدن باشم گفته اگر این سید حق است
 آب بر او رام و مربع الان تعاد خواهد بود و اگر بنا طیر است این آب بکند
 او را داد و همانرا از تر و زخم خواهد نمود پس خادم جطیر عاف آب در آن
 کرد آورد در دم در کف او ریخت و زخم محکوم شد بر این قیاس نظار و
 تا که بستاند در این حال حضرت باب عظیم بیرون آمد و رنگ
 آب رفت فوراً آب دست و پا پس و پیش برد و شکم خویش را زمین
 زد یک کرد و کما سید داد حضرت اعلیٰ درین رفت با برادر که را بکاب
 ساد سار شد پیش آن فلان کون بیرون رفت یکی در بر حضرت و بچ خود
 نگارند نوی که اکنون که مرشد سال از این قفسه گذشته است در بسته و افکار

طوس کرات

بر

این دعا درین زمان فصل استوار بایع دارد لکن آنچه در این وقت کرم بر این مسافر
 در استحضات و اطاعت خویش بر همان انسانیت آن در کتب و مجامع میرسد و برای
 این آنکه وفاق عادت بر او در اینست بخت سعادت را بخواهد و طوفان قلب در مسکن
 آن چه نیست بخت سعادت برسته معاد با کمال و تعالی چه بسا میخواند بر روضه اهلبیت
 و در کتب آن چه در مردم میباشند و در این باب در وقت نیاز است چه آنکه روزی خوشتر
 چشم افزیم انجام بجام آن عادت چنانچه رفت پس از بیرون آمدن از مقام آن که بر
 از مقام که در آن باشد در آن سفر و کرم و در این وقت از سفر عام هر چه بشکاید
 در بعضی وقت آن چه در خوانده را به یاد نام شدن آب با صاحب و دشمنان کرده

و جامع از وقت
 از تمامت کسب
 آن بدید

شوند و طهارت آب آنرا بر حسب شکره و این فقه در باره است
 این نام آقا جان یک شیوه است و شیوه معجزت در راه معجزات در راه
 در خیر واقع و بلکه و پیغمبر گیتی از طرف راضی است و بخت تمام بر
 این اول و سلام است اما آیات تعالی را از مال دنیا بود و نفع در راه سعادت است
 نفس و کرم بشارت و در راه معجزات الهی سرگشته کردید و در کتب احادیث
 معجزات را در رسم نماید اجازت یافت و در این وقت در این عالم یک در این
 در راه معجزات یک در این عالم معجزات یافت تمام بر این معجزات در راه
 ایضا و در وقت اول بخت شکره از کرم معجزات هر چه بخواهد و در این وقت

نفس در این
 در این

در وقت اول بخت شکره از کرم معجزات هر چه بخواهد و در این وقت



بهر سخاوت بر زمین بنامه گفت حالت حضرت زین العابدین علیه السلام است بیرون نکلد و ساکن

نم بویس ملازم در جواب سکوت اختیار نمود علی بن یوسف گفت اگر نعت عرب بر تو دوازده است

نعت زین العابدین علیه السلام است که در این نعت بیست و یکمین جمله است که گفت اگر

فاری زین العابدین علیه السلام و در این نعت که اسان مانوس از روشنی است بر قوم دار که در نعت

نعت از جمله و سخن و پیش بر یک را از اول انجام این امر استغابی اجازت دهانی

در این جهان حیران و تران سکوت است بر یک با سخن و سخن گفت پس که بویس از

این و آن نعت را داده و خواند پس از آن گفت از مجلس و بیرون شد

نعت از جمله که گمان کرد که در این نعت بیست و یکمین جمله است که گفت اگر

فاری زین العابدین علیه السلام و در این نعت که اسان مانوس از روشنی است بر قوم دار که در نعت

نعت از جمله و سخن و پیش بر یک را از اول انجام این امر استغابی اجازت دهانی

در این جهان حیران و تران سکوت است بر یک با سخن و سخن گفت پس که بویس از

این و آن نعت را داده و خواند پس از آن گفت از مجلس و بیرون شد

نعت از جمله که گمان کرد که در این نعت بیست و یکمین جمله است که گفت اگر

فاری زین العابدین علیه السلام و در این نعت که اسان مانوس از روشنی است بر قوم دار که در نعت

نعت از جمله و سخن و پیش بر یک را از اول انجام این امر استغابی اجازت دهانی

در این جهان حیران و تران سکوت است بر یک با سخن و سخن گفت پس که بویس از

این و آن نعت را داده و خواند پس از آن گفت از مجلس و بیرون شد

عده از این نعت
بیست و یکمین جمله

در بیانیه امام معصوم در تفسیر این آیه هر چه از هم است چون یک نظر دارند معلوم
 که امام علیه السلام غیر من حیث الیه را بر عید یامع و تمهید است اگناه مدد و خدمت کند
 از من قبله صاحب اهور است که آیت‌هاش بر خان قوه و خدمت و عهد است در
 یاسه که اشغال از بیزت و خدمت کما تش از زیات غت و ایات دعوت و محراب و غیر
 است گفته با در دین و حجت الله بر مردم است تا به در و باد و ما نیا رفته اگر چنین تا بر
 کلمات بر کمال و بجای یافت شود همه داریم و الله فلا چون سخن بیچاره سپید است از قان
 و باب در از خدمت و قدرت این احتجاج داشته لال همه است از اعلی بومه جا با این
 و در ذرات باضاف فوق تصرف و دیگر افت با آیت محموله و منفعه عامه که کج فان
 کرمانه و سیه محمد برین بر آمدن این قمر امور و حبه و زین عطار در اطراف در
 و بلاد و محار آفا مشغله کرد آینه و کنایات توالیه در و جنب دفع حضرت با
 اعظم و پروا این بر زبان است بر و در روز شایسته با هم هر میرزا اناسی و در عظیم با
 عطا و چهار نفر را در اوقات بخت حاکمه گفته است در خدمت و در ایستادن است
 در حضرت باب عظیم را بر این زانوار و در زمانه از راه در حرکت داده از راه سلطه
 که ممکن خیر است و بیایق است بجا که برافه شود داده گفتار نه باقی امکان را که حضرت
 غیر در اجتماع اوقات همه است از غیر قلعه هریق هارست چهار روح اودیه و
 آن را اید و زیارت نهد است آنکه قلعه هریق است در ده قلعه که فوق علی واقع است
 و از آن در در و اولان همه اطاقی گرفته باشد بر ساخته قلعه در و عرف در و زلف اند ساز

و درین خبره و خبره بمساج قلعه در آن دور به تکیه بر و شایان است حضرت بابت

در آن عرقه مار روی دالان بقیم و چون بهم است و معلوم در رب قلعه مسجد کوچکی مرفان کرد

ایشان در آن عرقه و این عرقه ساخته در رب مسجد رومیز است در آن روز ۱۱۸ که در قلعه

در مسجد باشد و کفر اعداست نرسد مگر اوقات نوزخ سوزان که عرقه از کفان

بهر دریم اکنون آن عرقه و بالا خانه مار روی دالان که اقامتگاه حضرت بود مندم و

این شده است و کفان در قبر در آنندام و در آن ایام حضرت نعیم است

و اما مرفاست اردتیه خنایکه از این کفنه سه چهار دیوار بسیار ارتفاع کعبه در یک دیوار

دشک و سراج بنا یافته و از آن کعبه چهار دیوار است در چهار رکن آن چهار دیوار در هر یک

دیوار کعبه سرد اندازند پنجه به پنج دیوار است و محوطه این چهار دیوار مشرف است به

پروانه و از روی دیگر سقا حمام کوچک که حضرت بابت براد جسم بهانی حمام رفته بود

نزد این کشت حمارت اندرونه تالار سرد مسقف با کج و دوج و در حدیث حضرت از حمارت

با این تر وضع ساخته شستن سلطان مستقر خانه و قاجاریه و نیز در کنار رحمان و حمارت

در پروانه کعبه حمارت رفته و نیز در آن و نمازخانه رومیز و در روی این

مرف است که بهانی عرقه در آن چند روز مرف است حضرت بهم و تا اسوه بهانی

در کشت باغ و در آن است و هر شیخ خان مرف یکی در رویه که حمارت حمارت

از آن سلاف او است و این چهار دیوار متعلق بود به پادشاه افغان

نیز در حمارت انفرقه بر اندام و کله است حضرت به است و کسی را از آن معلوم است

در حمارت و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است و در آن است

آن حرفه غنیه اند و با یکدیگر سخن اول در در محراب میشدند و خورش ایجا راهکارند که از آن
 گشتی میکرد و شهاب صعبه تابع در آن حرفه بران افروخته میکرد و یکسخت زنده گمان میبرد
 در در حیاط این بلافاصله است و پس تا حکیمه حضرت با یک چشم زار از سر دورنگار که برافیه عمر ۱۰۰
 از غنیه نبات و عجم است تریز بسیار رسیده چون کنار و سنگی هزار هزار رسیده حاجی
 هر دو مسمومند که از خود حرفه هر روز نماز محراب و مادر از شهر فارغ شده اند که فانی و اهل دنیا
 از در کجا می آمدند که او است و هر دو تا با یکدیگر محسوس و مانوس بود که حضرت را با غنیه مسموم فانی
 در سخن خورش همان دعوت غنیه در این حدودی حضرت تکان نامورین آن حضرت میگویند
 چون از جانب حالت ابر کسبه میزدند که حضرت را از رفتن مفرغ مسموم مخالفت تمام
 زیرا که از هر کجا که میخواست در رسیدن زیاد است و یاد افتاده از حادثه نمودند و همان زلف
 میدان زلفی نشسته پس ظاهر هر قدر در وقت کوهنگی که در عرض راه بود اکنون عابران غنیه را
 و باله و نجات بعد ساخته اند و کجا در کنار لایق است شماره دارد که حضرت و مادرین
 از همان غنیه و از سر اهل عیافت و نیز زان به بگردد در بیخ نوحه و امانی مسموم کرد که برآید
 حضرت رخه در کجا رفت همیشه از آنجا است که حضرت بنزد مسموم را (ارغی
 جنت) نامیده است و محمدی نیز در عرض این راه از راه و میسه تا عینا شفاء ظاهر مسموم
 بقدم میگردیدند و هر اقامت که حضرت کرده است بخفا رفته است و هر قدر تلاش کرده
 کسی را با چشم که از این امر با خبر باشد

نسخه
 محمد علی محمد
 بلادی

میرزا انور که نام از امانی رسیدن تقریبا چند سال پیش از این روایت شد که اسم آن

قصه حضرت امیر

نه ایستاده... حضرت آن را خواند و در آن زمان...

بهرند و عجز می نمودند در بعضی راه بر شکله رقیم اینست در آن زمان دوستان نورانی...

در آن زمان با او فرزندانش را نگاه می نمودند و می گفتند که عجب قدری با ما می شناسد...

در آن زمان عیال بی عفت و عفت و عفت و عفت و عفت و عفت و عفت و عفت و عفت و عفت و عفت...

و آن زمان بر آن راه که امروزه می نامند کثیران بزرگان می نمودند اما حال است عجب و بدین...

نیز در وقت فراغت از این کتاب به آراء و ادراکات که در هر یک تقریر کرده...

کتابش بر بنیاد ما فیها است بارزنده پس می گویند که مایه از در امتحان و تجریت...

در آن ایام پس از آنکه از آن دست و چهار لایه چند عین فرار می کردند که سوتی آن...

و این عین در غیره گشتند و بخت باب محترم در آن روز اگر بکسرت از جلال و علم...

آن خبر در میان همه در امر مقام بزرگ است و اگر سواد ایشان در غیره است...

در آن ایام که ممکن است در همه ایون کرده که از نصف زمانه گشتن...

بگفتند و هر یک می نمودند در حلقه عین جبار و در مجلس حضرت که بسیار است...

و در آن ایام که هر یک از آنکه بود که عظیم حاصل است آیا چنین در روز آنکه...

در آن ایام پس از آنکه در روز و جلوس حضرت مقرر که قلم و قرطاس در پیش هر یک...

در آن ایام که هر یک از آنکه در روز نوشته دست خادم کلید داده می فرمایند...

در آن ایام که هر یک از آنکه در روز نوشته در روز نوشته می نمودند تا بر سر ایشان...

در آن ایام که هر یک از آنکه در روز نوشته در روز نوشته می نمودند تا بر سر ایشان...

حق التقدیر حضرت را پس از انحصار سرایه طبرستان میسرید حرکت داد و در تبریز غنچه دایره زنده ای
 محاربه با حق غنچه را که برز تقیم خموش در آن غنچه در آن شمار خبر ورده حضرت استعال و مینویسند
 گرفت بچنین بار حضرت و آن کس معرین و سوا این انتماس یافت همه سر حرکت در
 در غنچه در طلب نروداشند و علماء تبریز در حق حضرت در قسمت غنچه قسمتی از این ساد در قدرانی
 حضرت حضرت غنچه ملکیته تا سید باب در قید حیات این اش غنچه فاموشی نبرد اید
 علماء قمی و وزیر اعلیٰ صغریٰ شیخ الاسلام و غیره نظام العلماء معلوم شد با سر ناصر الدین میرزا و غنچه
 وزیر ابوالقاسم شیخ الاسلام ساد در غنچه وزیر اعلیٰ صغریٰ شیخ الاسلام غنچه قسمتی از علماء مانند میرزا
 امام عبید و میرزا با حیدرالد امام جمعه و در بعضی کس سر اعلیٰ میرزا که در کتب کتب شماره دوست
 در غنچه زینت نروداشند تا سید مع رفوز در غیرم معانی و اما این دینیه که چون این سخن سید
 مجمع است لازم نرود اول است در تبریز فاموشی میرزا در و عثمان است فرعون است غنچه
 که در تبریز است بر خبر از انوار غنچه در تبریز و اما است ائمه بر عشره و سایر مروج این را سکونت فرود
 قدر محمود در غنچه نرود غایت ما در الالب است که از ظاهر حدیث و قاضی است مکنه این نرود
 حاشی بر وی است یا بعضی ریاست طهر است و این در غیره را بر این در مقام سلطنت و جانانی علماء
 است و اینکه بعضی است بفرض خط اذاعه رو عارضه است است و امر خود در تبریز که این است
 و چنین ادعای را ساد است نرود اول است امر الله حتماً لکن و جب تعمر و عهد در انهم نرود با بدین
 شود و اینکه تعید طاران قادر بر هر طرفه را سینه تا ترسه و از این اخبار و حیوانات غنچه
 که این اختلاف در آن است که کس غنچه حضرت را در قله کمال حوشی که در آن است

بدل عیالی
 در حق حضرت

شبهی اتفاقاً در محفل مجلسی با سلطان و محقق سینه در پس از آن مختار آن جناب از اتفاق

شاه بر این شد که نشست حضرت در مجلسی و در آنجا در گفتار آن جناب در بیان

در آن زمان مثلاً که امر از وجوب قهر و اعزاز بیخنده حکم و خود در زنده لکن طرف امور و آنچه

تجدید آن معجز معجزه را در پادشاه مملکت هر شاه قاجار نظر بصفت نسبت اظهار است

مانند آنکه در بعضی حضرت باب مجلس از ارتقا است در سینه تا بر تاز بود در عقیده حال در امر

نیزت بر حق و در آنجا در همه و اگر فساد و عظمت هر چیزی را اقا سر صدر مجلس حاجت نمید

نه همه پیش من آرایه علماء و فقهارا بر ساعت در نظر پادشاه و بهشتی میداد هر شاه در معجزه

نمیس در وقت آنحضرت عذاب میفرمود در حق هر کسی نیز همانکه سستی در کرامت و در

بخوانی معجزه شده بود فائده حضرت مذاکر است نیز در پسند و اجزاء و مدار و عباد هر چه که از پادشاه

فایده مقام فرامانی را که از رسادات محترم در نیز میفرمود بهتر نیز سینه عقیده بر حق هر

آن حضرت فوق العاده همیشه این نیز بیع شاه رسید و بعد هم از در تعجب و قدر

با آنجناب و خیر از داشت مع آنکه حضرت باب مجلس را مجلسی که در حکومت معجزه

در بعضی آن مختار معجزه و حکومت وقت در آن زمان ناصر الدین میرزا و له دارنده و در

بسیار پادشاه بود و در جوانی معجزه ساله و بعد از ارفاقه و زنی باره و سهوت پناه و نام

در حاجت بود چنانکه از آنرا ایضاً همیشه در حقش در حقش این بود که هر معجزه در شب معجزه او را از

و اطراف که در حسن و جمال معجزه و در آنسال و در آنچه و دلالت و زینب و در نور تالی

بسیار معجزه از دلایلی است و هم در مملکت و این قاعده در زمانی و معجزه در مستوفی

العقود مجلسی
بازای
بازای
بازای
بازای

و مشهور است که کلبی را در حضور و در شرفه مسافند

در بیان اخلاق
توضیح

در بنامیست تا خود را از اختلاف است گیرد میوه و عطایات مختلفه در میان مرفهین و فقرا

تراکم میکند و سخن طالب اطلاع و خبر را بر دست و پا میزند و با او روایت را که آنرا

و اقبص و دیگر اخبار است بر هر با توهم بسیار و چون از صاحب احتجاج و استلال بکنیم

در فاشه این روایت فقط معتقد و عین را تمام حکم بر ما و در این مکرر مطالب از سخن بر ما

و معتبر است با اخبار از قس تا مین کلام محمد و رسولی سلام

بخت نامیده و معتقد است که ناصر الدین میرزا از ولایت نیشابور است مجلس را در آن مسج داشته

و اهل آن شهر در مجلس او شاه مملکت گسیرداشته است و نکته از آن سید گوید قول اول است

فیمینه فراموش میمیزد که والدش سید مکران کتاب سخن تو را بر (طراک) در فاشه داشته بهم

معاذیر العیب و شمار دارد است و این مکرر مانده است از آنکه سخن به حضرت باب معتمد است و با

بزرگداشت است این نکته یعنی ناصر الدین میرزا از اهل نیشابور و از اهل این موضع است که کجا و کجا

در این مقام شریک است آورد است که این یک قسم است نیز تو را بکنند است بر حال در آن نام

کتاب گفته است که مهور است از آن و تقدیر از منافع و نکته ترسیم موعود است آن نامه در فاشه است

در روز یکشنبه در جمعه است

در باب این نامه

در باب فاشه ساریت نام در باب باب زمان قضا حیرانی صادر شده به کلا طراک

در باب فاشه است که در با او گفتوگو نماید که اگر بجز آن چه در دست است با او بگوید که در فاشه است

بعد از آنکه حضرت که آمد با او در این قولین دین همین گفت و بنیاد کلمه جان مجتهد
 در جانب نوشتند که از تعزیرات جمعی از مجتهدین کتیرا است این شخص بیدین کفر اولی که من نفس و
 اوضح من الامس است بعد از شهادت نمود تکلیف و امر مجتهد گفت و بنیاد کلمه است
 اخذ ملازم و ملازمی قلی را احضار نمود در مجلس از نوکران این غلام امیر صلحاتی و برادر
 حیر و کلام فانی نیز استیاده بودند اول هر دو پرسید که مسیح میگویند که تو سکویید من بانی
 امام مسموم و بایم و بعضی کلمات گفته که دلیل امام بودن بلکه معجزات گفت علی جانب
 من قبله من نایب امام مسموم و بایم مسموم و آنچه گفته ام و بنیاد کلمه است و بایم
 من بنما واجب بدلیل ادخلوا الاب شجدا و لیکن این کلمات من کلمه ام گفته که
 گفته است رسیدن گویند که جواب داد الله در طور سینا هم روایسته اما این
 از در حق حان بود در مالز سبکی می در میان است اینها را خدا گفته است بنده
 طوری مسموم انوقت در نویسی بنده الان در من خلق میشود و بنده قسم کسیکه از صدر اسلام
 تا کنون اظهار او را نیکبند منم الله همه هزار عالم مگر او خواهد شد منم رسیدن این
 حدیث در کدام کلمات است که همه هزار عالم مگر او باشد که گفت اگر همه هزار عالم
 چهار هزار است ملازم قلی گفت بسیار خوب تو از او آرزو صاحب الامر اما در احادیث
 است و ضروری بدین است حضرت بر آنست که نور خواننده و نمود از تقاضای از حق
 چهار هزار اعیان خواننده آورد و موارد اینها از قیاس برده و احو و حصار موی
 که در میان است و در این است که حصار موی که در میان است داد که

ما ذوقی ماوردن اینهاستم جواب اخوند ملائی گفت که غلط درود که بر من آردن امر

بعد از آن پرسیدند که از بیخوات و اوقات چه دار گفت (مجاز من است که از

ایه نازل میگم و شروع کرد خواندن اینم بسم الرحمن الرحیم سبحان الله العظیم سبحان الله العظیم

سبحوت والا عرض که خلق بند و انصاف من ایامه احواب کلمات برا بقاعده نحو غلط خواند

السموات سبع حرانه گفتند کثیر و جوان

عرض کرد اگر این قبیل قرآنت از جمله آیات باشد من هم لازم بقیس کرد و عرض کرد که

از خلق الصفا خلق الصباح و اما بایب بسیار عجزند بعد از آن بفرمودند که

در عهدت دار است که روز راز جناب رضا علیه السلام سوال نمود که

حضرت فرمود گفت حضرت فرمود

و جواب را التماس کن بیان نماستی تا مکرر و جواب گفت بعد از آن مسامحه نمود

فقه و سایر علوم پرسیدند جواب گفتش در شمار از حضرت است که

در روزی گفت

ایضا
مجاز
روز
نصرا
نامه
کجا
عام
آمد
بنوا
وفا
و نه
و خبا
بزرگ
نش
مدر